لسان الفقر از خزینۃ اللہ تعالی

بحمد اللہ کہ درین زمان خجستہ اوان ملفوظ حضرت فانی فی اللہ

جناب شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس اللہ سرہ العزیز

مجالس کلیمی

[illegible]

حسب فرمایش ناچیز احمد علی شاہ قادری نقشبندی اورنگ آبادی

باہتمام سید محمد محسن مالک مطبع و برادر سید محمد سلطان عاقل [illegible]

در مطبع برہانیہ واقع چھتہ بازار طبع شد

حیدرآباد دکن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بیقیاس مر خالقے را که اساس هستی بر بنیاد نیستی گذاشته و نیستی را بصورت هستی جلوه گر نمود سبحان الله هستی عین نیستی است و نیستی مایه هستی ۔

اشعار

تا تو بینی هستی خود اے پسر	نیستی و نیستی و نیستی
چونکه گشتی نیست هستی رو نمود	اصل هستی نیستی شد وانمود
این معما فارغ از تقریرهاست	این عبارت خارج از تحریرهاست
فهم عالی عاجز است اندر کی این	عاقلان معقول کی گردند ازین

درود بیحد و صلوات نامتناهی بر آن مظهر اتم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و بر آل و اصحاب او رضی الله تعالی عنهم اجمعین باد که هادی طریق هدایت و رهنمای گم گشتهای اهل ضلالت اند و رحمت بلانهایت شامل حال تابعین و تبع تابعین باد که پیرو جانشین ایشان اند اما بعد این عاصی سراپا تقصیر خاکسار محمد کامگار و اخوی محمد نور الدین نقشبندی الحسینی الحصاری که یکے از غلامان درگاه آسمان جاه حضرت غریب نواز یعنی نظام الملک ست در بلده فاخره خجسته بنیاد که از بلاد دکن مشهور و معروف است مسکن و در ینجا است ما هر دو برادر در تحت اقدام آن حضرت مدظله می بودیم و سعادت

دارین حاصل می نمودیم و مشوق الله حضرت شاه کلیم الله سلمه الله تعالی که پیران پیر و هادی
دستگیر این حقیر اند در شهر دهلی که دار الخلافت پادشاه صداقت تشریف داشتند اشتیاق
لا تحصی و تمنای قدم بوس در دل بود و برادرم محمد نور الدین علیه الرحمة اکثر اوقات از فرط
محبت و غلبهٔ شوق قصد آمدن دهلی میکردند اما از بسکه الفت نظارهٔ جمال باکمال حضرة غریب
نواز در دل داشت جدای آن حضرت شاق می نمود نتوانست از خجسته بنیاد بر آمد منتظر
می بود که اگر تشریف بردن حضرت غریب نواز به تقریبی سمت دهلی شود در رکاب سعادت آن
حضرت مد ظله شده به آرزوی قدمبوس حضرت ولایت مرتبت خود را رساند و این خاکسار
به علاقهٔ مصیبت و خدمات ازین تمنا محروم بود و لب به این تکلم نمی کشود ناگاه به
حسب تقدیر در عهد سلطان فرخ سیر رفتن بخشی الممالک امیر الامرا حسین علیخان بهادر به
سردار که صوبه دار خجسته بنیاد بود بسمت دهلی اتفاق افتاد و همه متعینهٔ بلده مزبور را تکلیف همراهی
نموده برادرم درخواست نموده که چنین باعثی بالفعل آمدن محال اگر مصلحت و مرضی باشد
بانواب صاحب قافله الیت کلان و مجمع الیت پیرامان تا دهلی رفته خود را بسعادت قدمبوس
حضرت ولایت مآب رسانیده در اندک روز معاودت نماید احقر از بسکه الفت قلبی با برادر
مرحوم داشت به هیچ وجه روا دار حرج و مشقت آن مغفور نبود باین عبارت تسلی نموده که اما
مردم متعینه را نواب البته از دو سه منزل بمکان تعناتی رخصت خواهند فرمود حرکت
عبث کردن و بدعا رسیدن خالی از تضییع و تکلیف نیست آخر قرار بر آن یافت که بجذبت
حضرت غریب نواز مد ظله التماس این مقدمه باید کرد و مشورهٔ این عزم باید نمود آنچه آن
هادی طریقت و آن پیر حقیقت بفرماید به عمل باید آورد اخوی مرحوم از غایت شو
بجناب اقدس حضرت غریب نواز التماس نمود آن دو درمین احوال و آن دا

واستقبال فرمود که برادر شما که رضامند تصدیعات شما خواهد شد و برخوردار و اوراد اشغال
بدستوریکه مدام بالفعل می آید شمارا نائب هر خدمات گذاشته خود میبرد و این مرتبه نیز
همان قسم بعمل باید آمد و از فرموده حضرت غریب نواز اخوی مرحوم اراده رفتن گذاشت
به اخفر ظاهر نموده که چنین امر شدنی تو انم انحراف نمود خاکسار همراه نواب نامدار از حضرت
غریب نواز رخصت گرفته بتاریخ سوم ماه محرم سنه ۱۳۱۲ هجری از خجسته بنیاد بر آمده تا بدار السرور
برهانپور رسید رخصت حاصل نشد بهرحال تا به دهلی رفتن اتفاق افتاد و بقدم بوس حضرت
معشوق الله شاه کلیم الله مدظله استسعاد یافت دل مشتاق از مدتیکه تمنای
آن مداشت حاصل شد از گردش دوران دون و از نیرنگی زمانه بوقلمون
بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه مذکور واقعه جانکاه عالم سیاد اخوی محمد نور الدین
بمیان آمد دل مهجور باین داغ ابدی و باین درد مهر[illegible] مبتلا شد

قلم تا سر کند این داستان را　　به آب تیغ می شوید زبان را

از استماع این حادثه پرسوز و گداز حالتی رو داده که در تحریر نمی تواند آورد چون ازین امر
خطیر چاره نیست لاچار صبر نموده پیش از رسیدن این خبر موحش در خاطر داشت که جهت
برادر مرحوم تحفه این سفر به ازین نیست که آنچه از زبان کرامت ترجمان حضرت ولایت
مرتبت مسموع می شود در تحریر بیارد و روئداد مجالس همایون که در آن حاضر بود بر نگارد
و بعد ملاقات به برادر عزیز خود بگذارند باین اراده این رساله را تالیف نموده بود و مسمی
بالحسن الکلیمی کرده درهمین حال خبر رحلت اخوی علیه الرحمة رسید پس از افسوس بسیار
[illegible] فوایدیکه جمع کرده بود ترتیب داده هر خواننده و شنونده که ازین فواید بهره مند
[illegible] این فقیر و برادر عزیز محمد نور الدین مرحوم را به فاتحه و دعای خیر یاد کنند

که باعث نجات و علو درجات آن مرحوم و مغفور و این محزونان مهجور گردد

اشعار

حیف زین گلزار عالم آن گل بیخار رفت — عقل رفت و صبر رفت آرام رفت و یار رفت

تحفهٔ مینو است دل تا سوی دلدارم برد — حیرت و افسوس ماند و از اجل دلدار رفت

داغ حسرت بر دلم بسها و نیرنگ فلک — حالت یاران چه گویم طاقت از اغیار رفت

دلق نیلی کرده در بر آسمان در ماتمش — آفتاب اندر کسوف آمد چون آن اخیار رفت

من چه باشم تا کنم ماتم برای نور دین — کرد ماتم آسمان از مهر و ماه انوار رفت

رحمت حق باد بر ارواح پاک او قرین — زین جهان آن صوفی صافی بحق رفتار رفت

عالی این ماتم سر آنا هست باقی کس مباد — مبتلا کسی در پی درمان غمخوار رفت

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس اول روز یکشنبه تاریخ بیست و هشتم ربیع الاول سنه [illegible] هجری سعادت قدمبوس حاصل شد شفقت و عنایات بلانهایت بحال عاجز فرمودند و خبر خیریت حضرت نصاب و قبله غریب نواز حضرت نظام الملة والدین استفسار و دریافت فرمودند کمترین معروض داشت که الحمد لله احوال بخیر است و صحیح المزاج و تندرست اند آمدن خاکسار باین دیار با امیر الامرا بی اختیار واقع شده قصد فدوی چنان بود که از دو سه منزل رخصت شود و بخجسته بنیاد باز گردد رخصت نیافته و بلا قصد آمدن هندوستان اتفاق افتاد و التماس عرض داشت حضرت غریب نواز البته میفرستادند فرمودند که شما خود مکتوب ایشان بنیاد ارادت و اخبار اخوی خواجه محمد نور الدین استفسار نمودند معروض داشت که اشتیاق قدمبوسی اخوی را بمرتبه ایست که التماس نمیتواند کرد غلبهٔ شوق و بیطاقتی که آن عزیز دارد در آیینه ضمیر منیر مهر تنویر خداوند ظاهر است انداز فضل و بنده نوازی فرموده اند که اشتیاق

دیدن شما هر دو برادر ما را چنان بود که اشتیاق دیدن شیخ شما این کرم و غلام نوازی که
بکمال عاجز و اخوی علیه الرحمة فرمودند رقت عظیم برخاکسار طاری شد بے اختیار سجدۂ شکر
بجا آورد و چند ساعت نشسته رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس سوم روز جمعه چهارم ماه
ربیع الثانی سنه الیه دولت پابوس حاصل شد عزیزے مذکور از هجری فرخ سیر بادشاه هندوستان
برآورد که از مقدمات سلطنت بسیار غافل و عاقل است خلیفه بندر ا چنین هجری لائق نیست
فرمودند که عالمگیر جد کلان بادشاه حال در خبرداری و هوشیاری بے نظیر بود و این نقل حکایت
کردند که حضرت شیخ ما شیخ یحیی مدنی قدس سره جهت زیارت حرمین الشریفین زاد هما الله شرفا به
اجازت والده ماجده خود تشریف فرموده بودند با والده که در گجرات اقامت داشتند
وعده نموده که بعد فراغ حج و زیارة روضه مطهره حضرت رسول علیه السلام معاودت خواهیم کرد
بعد ادائے حج به مدینه سکینه رفتند و دلبستگی تمام بروضه شریفه حاصل شده بود طاقت
مفارقت نبود بعض اوقات وعده که بوالده محترمه داشتند مزاحمت میرسانید اما الفت مزار
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نمیگذاشت روزے در مدینه منوره حاضر بودند که شیخ عثمان
نامی درویش صاحب کمال با اصحاب خود در آن مکان شریف آمده برائے زیارت روضه منوره استاده بودند
شیخ مذکور در نهایت خوشروی و وجاهت بودند جبه سیاه و عمامه همه رنگ بر سر و یاران
ایشان لباس یک رنگی بموافقت شیخ پوشیده صف کشیده استاده بودند حضرت شیخ
ما قدس سره میفرمودند که دران وقت صورت مبارک شیخ عثمان و اصحاب ایشان و
لباس آن جماعت در نظر من بسیار خوش آمد و چهره نورانی ایشان در لباس اسود چون ماه
تابان در ابر سیاه جلوه گر بود در خاطر آمد که از شیخ مشوره باید کرد بموجب وعده که بوالده
خود دارم با وجود دلبستگیهائی مراجعت نمایم یا اقامت ورزم بے اختیار نزد شیخ رفته

استفسار نمودم شیخ فرمودند که از والدهٔ ماجده وعده خلاف نباید شد لا علاج باشارت شیخ عزم اجعت
نمودم در اندک مدت بملازمت والده شریفه اتفاق افتاد بعد چندے واقعهٔ والدهٔ مغفوره
بمیان آمد بعد ازان بابستگی عیال مانع رفتن حرمین الشریفین بود اتفاقا حاجی از کعبهٔ شریف
به گجرات رسید اکثر باشندهٔ آن دیار که بخدمت حضرت شیخ ما قدس سرہ رابطهٔ محبت دود اداشتند
آب زمزم بطریق تحفه بمصحوب حاجی مذکور فرستاده بود بخدمت حضرت شیخ علیه الرحمة گذرانید
شیخ بخادم فرمودند که این آب را نگاه دار روزیکه مجمع فقرا و صلحا شود تبرکاً تقسیم کرده خواهد شد
خادم چنان کرد شب بست و هفتم رجب المرجب مریدان و معتقدان از ذکور و اناث
به عتبه دهلیز بوسی جمع شده و مجلس علما و فقرا منعقد گشته خادم معروض داشت و آب زمزم
حاضر کرد امر شد که بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک
آورد حضرت شیخ بحضار فرمودند که در حدیث رسول علیه السلام واقع است بهر نیتی هر که آب
زمزم خورد و دعا کند مستجاب است هر کس بعد از نوشیدن آب بلا دعای
دلخواه دعا کرد چون نوبت به حضرت شیخ رسید آن تشنه لقاے نبوی
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت کشود که قاضی الحاجات
سببی سازد و مرا براه مدینه اندازد این استدعا
نموده آب به این آب و تاب تناول
فرمودند آتش شوق اشتعال گرفت
طرفه آبے بود که کار نفت نمود
یک پهر شب مانده بے طاقتانه
برخواستند و راه کعبه گرفتند مردم بیرون باین کمال گریه

سامی نفت قسمی از آتشبار است و بوقت جنگ بکار می برند چنانکه
نفت در لغت عرب بالکسر نون و فا ساکن روغن گیاس را گویند ۱۲

اندرون رفتند و مردم اندرون به این یقین که بیرون اند بعد از دیرے معتقدان خبر از
برون و درون گرفتند آن شیخ بیچون را فارغ از چون و چرا یافته بعد از نماز فجر ہر سو دویدند
چندے از متفحص بدروازه شہر رسیدند دیدند ہیزم کشی پشتاره بر سر گرفته داخل شہر
میشود از آن بیشان نشان خواستند او خاطر نشان کرده نشان داد که در فلان صحرا
شیخ را دیدم که میرفتند متجسسان چون نسیم ہر سو شتافتند و مانند گردباد سر بصحرا
زدند چه بینند که در مکانے آن راحت جان عصائے مبارک بر زمین زده ادائے
نماز چاشت میفرمایند اصحاب ہند لبسان سحاب گرد آن آفتاب جمع آمده لب بتضرع
و زاری کشودند و از اراده سفر ملتمس گشتند که بکدام سمت عزم جزم شده فرمودند بطرف
کعبه شریف و مدینه منوره عزیمت افتاد ازین قصد احتراز نمیتوان کرد ہر چند عرض نمودند مقرون
به اجابت نشد لاچار التماس نمودند که از جمله مخدوم زاده ہا ہر که را امر شود بر مسند ارشاد
نشیند فرمودند برخوردار کلان خالی از نشانه جنون نیست برائے ارشاد سالک مجذوب
باید برخوردار دوم نه لایق این کار است و آنکه از ہمه خورد است نوکری قبول کند این وصایا
فرموده روانه شدند و بمنزل مقصود رسیدند و در مدینه سکینه ساکن شدند بعد از چندے
در آخر شب برائے ادائے نماز تہجد برخواستند جائے که ختم آب بود تشریف فرمودند
قدم مبارک بلغزید در شب تار اشتیاق پائے بے اختیار شکست آن قاصد طریق شوق
عہد تازه با معمار حقیقی بست دست از علاج کشید و این درد بدعا برسید ندا آمد که این
گریز پائے قدم از جاده محبت باز نخواہی کشید به این صورت بر در حبیب نشاندند و ما
بقی حیات در کوئے جانان فشاندند و بار تا ایام حیات از آن مکان شریف بر نخواستند
رحمة الله علیه القصه صاحبزاده سومی که مامور نوکری شده بودند از گجرات بدہلی تشریف

آوردند موسی خان در آن وقت صدر الصدور عالمگیر بود باشندۂ گجرات از احوال بکمال
حضرت شیخ قدس سرہ واقف الحال بود خلعت نامدار رقعه نوشته از آمدن خود بخان
صدارت نشان اطلاع بخشیدند بمجرد شنیدن خبر سواری فرستاده مخدوم زاده را طلبید
و استفسار احوال نمودند صاحبزاده فرمودند که بموجب ارشاد حضرت شیخ بارادۂ نوکری
آمده ایم همان ساعت نزد ظل سبحانی خان صداقت نشان رفته از تشریف آوردن ایشان
معروض داشت حکم کرد که طرف شب وقت خلوت مخدوم زاده را بیارند بموجب حکم موسی
خان در خلوه برد ملاقات سلطان عصر میسر آمد ظل سبحانی پرسیدند باعث تشریف
آوری شما در دهلی چه باشد صاحبزاده فرمودند از حضرت شیخ مامور به نوکری شده ام سلطان
پرسید که حضرت شیخ بکدام تاریخ عازم حرمین الشریفین شدند مخدوم زاده فرمودند بست و
ششم رجب عالمگیر گفتند که واقعه نگار گجرات تاریخ تشریف بردن ایشان بست و هفتم ۲۷
داخل واقعۂ دوم نموده صاحبزاده جواب دادند که بست و ششم بود و شب بست و هفتم
واقعه نگار شب را در روز محسوب نموده باشد مدعا این بود که عالمگیر بادشاه حافظه و یاد داشت
و خبرداری باین مرتبه داشت مقدمات جزوی که در ممالک محروسه میگذشت فراموش
نمی کرد بادشاه حال مقدمات کلی را نسیاً منسیاً نموده سلاطین را چنین غفلت نمی باید و به
این مرتبه فراغت نمی شاید بعد از آن فرمودند که عالمگیر از صاحبزاده پرسیدند که اسپان
داغ دارید ایشان فرمودند که خرید خواهیم کرد بموسے خان حکم شد که هزار روپیه به مخدوم
زاده از خزانه بدهند و صدی منصب دادند و تعینات گجرات نمودند که نزد والدۂ
خود باشند و حاضری بمهر والدۂ ایشان منظور دارند و اسنادِ جاگیر درست کرده بفرستانند
پانصد روپیه را دو راس اسپ خریده بداغ رسانیدند و پانصد روپیه خرج کرده خود را

نزد والدهٔ خود رسانیدند و در همان شب رخصت گجرات حاصل شد بعد استماع
این فواید کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس سوم روز یکشنبه تاریخ ششم
ربیع الثانی سنه احد بادشاه رفیع الدرجات دولت پابوس حاصل شد
ذکر در انقلاب زمانه و فنائے عالم حادث افتاده بود فرمودند که نزد
اهل تحقیق آناً فاناً حالت فنا و بقا جاریست و نظر عوام ازین معنی عاطل و غافل مثلاً اگر جوئی
آب کسے نظر کند آب جو محسوس میشود اما فی الحقیقت آن آبیکه در اول وهله منظور شده آن
آب نیست ازبسکه به تندی و جلدی میگذرد و پے به پے میرسد نظر ناظر تشخیص نمیتواند
کرد باز نظیر دیگر عنایت کردند که شعلهٔ چراغ در نظر نظارگیان متجلی است اما آن شعله که
مرتبه اول سر کشیده در عالم فنا رسیده و لمعه دیگر جاے او قایم مقام گردیده پس فنا و
بقا متصل هم دیگر است بلا تفاوت قوام عالم بر فنا و بقا است بعد استماع این فواید
کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس چهارم روز پنجشنبه تاریخ دهم ماه ربیع الثانی
سنه احد دولت پابوس حاصل شد اینده معروض داشت که دیروز تاریخ نهم ماه بجاے
فرخ سیر بادشاه هندوستان رفیع الدرجات خلفت نامدار رفیع الشان نبیره بهادر شاه مرحوم
بر تخت نشست الکترین پرسیدند معروض داشت که رفیع الدوله مسموع شده فرمودند
که ما هم چنین شنیده ایم ناقل عرض نمود که سکهٔ بادشاهان حال که منظوم شده اینست

شعر

زد سکه به هند با هزاران برکات — شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

فرمودند قول شماد کل است بعد ازان عنایت فرمودند که بست[۲۸] و هشت اسم باری تعالی
است که قوام اسماء عالم کون انسان است و هم چنین بست و هشت اسماے کونی است

مراد ازین احد سنه یکم جلوس بادشاه رفیع الدرجات است ۱۲

مقابل اسمای الہی کہ این اسماء در آن اسماء مترانداند پس اسمای الہی رب و اسمای کونی
مربوب اند آخر اسمای اللہ اسم رفیع الدرجات است و آخر اسمای کونی اسم انسان و
این اسم انسان فایض است از ان اسم رجای واثق است کہ عصر این سلطان اگر
چندے امتداد گشتہ جماعۂ انسان کامیاب شوند رعایا و برایا مصئون و مامون باشند
حضار مجلس ہمایون برای جمعیت خلایق و استقلال سلطان عصر التماس فاتحہ نمودند
فاتحہ ادا کردہ بشاشت بر چہرۂ مبارک ظاہر شد ہمہ فرمودند کہ ہر چند کہ بلوائی معلوم میشود
لاکن دشمن از عوام الناس شکست خواہد رسید ہمہ اہل محفل را یقین گشت کہ عصر این بادشاہ
نامدار بہترین عصرہای سلاطین ماضیہ خواہد بود و رفاہیت خلق اللہ بیشتر بظہور خواہد آمد بعد
استماع این فوائد کہترین رخصت یافت الحمد للہ علی ذالک مجلس پنجم روز جمعہ تاریخ یازدہم ربیع الثانی
دولت پابوس حاصل شد از خاکسار پرسیدند کہ نماز جمعہ بکدام مسجد ادا شد معروض داشت
کہ در مسجد جامع دہلی امروز بادشاہ عالم و عالمیان رفیع الدرجات تشریف آوردہ بودند
و خطبۂ شاہنشاہ خواندند نواب قطب الملک یمین الدولہ و نواب امیر الامرا بہادر سید سردار
وغیرہ امرایان عظام و خواتین ذو الاحترام تسلیمات و کورنشات تہنیت و مبارکباد بجا
آوردند بہ خطیب خلعت عطا شد عزیزے از حضار معروض داشت روزیکہ بادشاہ بارگاہ
رفیع الدرجات بر اورنگ سلطنت نشست افواج مرہٹہ قابو طلب کہ منتظر فساد
بودند و می خواستند کہ در آغاز مفسدہ شہر دہلی را غارت نمایند یکمرتبہ سکنۂ شہر بلوای
عام کردند بر فوج کفار شکست عظیم رو یداد از قلعۂ بادشاہی تا نخاس شہر در ہر کوچہ
بازار کشتہا بہ پشتہا افتادہ بود و اکثر سرداران کفار یا توابع و لواحق بجہنم رسیدند از
غیب بتائید لاریب شکست بر افواج اشقیا بظہور آمد ذلیل و خوار و بے اعتبار گشتہ

به بنگاه خود که در وزیر آباد است شتافتند هرچند امان می خواستند میسر نیامد در انجماعه
باعث عبور بحجیم گردید عزیز دیگر معروض داشت درین بلده متبرکه ولی مدفون است و آن
ولی وصیت فرموده بود که بعد واقعه من قبر را عمیق ساخته دفن خواهید کرد تا استخوان
من در مدفن خواهد بود حق سبحانه دهلی را از جمیع آفات و مهلکات و مکروهات محفوظ خواهد
داشت عزیزے دیگر عرض نموده که جناب ولایت مآب قطب الاقطاب حضرت
شاه قطب الدین بختیار قدس سره خواهند بود فرمودند که من هم در رساله این نقل دیده ام
فی الحال اسم مبارک ایشان در خاطر نیست و تحقیق چنین است و اثر فرموده ایشان
بود که بظهور آمد قادر کریم از فضل عمیم خود بنده هائے خود را ازین تهلکهٔ عظیم نجات داد و
عاقبت بخیر انجامید یکے از حضار معروض داشت که بالفعل ذات مبارک حضرت
سلمه الله تعالی باعث نجات سکنهٔ این شهر شد سر مبارک در پیش افگنده بسکنت عجز
خویش اعتراف فرمودند بعد ازان کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس ششم
روز دوشنبه تاریخ چهاردهم شهر ربیع الثانی سعادت قدم بوس حاصل شد عزیزے
آمده ملازمت نمود فرمودند بعد از مدت آمدن شما شد معروض داشت که بسبب
آزار از آستان بوسی مقصر بودم استفسار مرض نمودند عرض نمود آزار نقرس[علہ] بیماریست
که در استخوان ساق درد شود نقرس داشتم فرمودند ما هم درهمین آزار مبتلا ایم شما
چه علاج کرده بودند که تخفیف شد التماس نمود که جلاب نفع کرد و در طشتے آب گرم
پر کرده هر دو پا میگذاشتم الم بر طرف شد فرمودند که ما نیز جلاب بسیار خوردیم و ساگ
شویه را با سرکار انگوری سائیده ضماد کردیم از فضل ایزدی نفع عظیم بخشید آن عزیز
عرض نمود که از چه مدت این الم مزاحم قدم شریف شده فرمودند که در اوائل سلطنت

[علہ] ای نقرس بیماریست که در استخوان ساق درد میشود ۱۲

بهادر شاه جهت سیر برآمده بودیم و پاپیاده رفت و آمد واقع شد بعد رسیدن خانه یکشب
و روز اسهر سے از الم پیدا شود فرداے آن ورمے ظاهر شد و استیلا مستولی
گشت بعضے اعزه حمل بر لغزش قدم نموده در علاج آن کوشیدند حکیمے آشنا بود بعد
ملاحظه از آزار نقرس مقرر کرد از خوردن جلاب و از ضماد مذکور صحت حاصل شد این مرتبه
چهارم است که عود می کند آن عزیز معروض داشت که من در هر دو پاے این آزار دارم فرمودند
در پاے چپ ما این آزار میشود و این مرتبه که جلاب بسیار خورده شد تا حال نقاهت
باقیست از لبنیات و غذاے ترش و بادی پرهیز داریم آن عزیز عرض کرد که من هم مدتها
پرهیز کردم چون امتداد کشید الحال همه چیز ناخوردنی خورده میشود فرمودند حضرت یعقوب
علی نبینا علیه الصلواة والسلام را آزار عرق النسا مستولی شد و این درد یست که از سرین
ظاهر میشود تا پشت و ماده نقرس و عرق النسا یکے است حضرت یعقوب علیه السلام بسیار
بیطاقت شدند و در اطعمه ایشان را گوشت گردن شتر بسیار میلان طبیعت بود دعا کردند و حکیم
علی الاطلاق عهد بستند اگر این آزار دفع شود تمام عمر گوشت مذکور نخورم از خلعت خانه
غیب خلعت شفا عطا شد من بعد این آزار باز نشد یکی از حضار عرض نموده که از ما کولات
ترک کردن جهت حصول مدعا اثر دارد فرمودند که نسا این عمل دارند که براے انجام مقاصد
جمعی بادنجان و بعضے چیز هاے دیگر ترک میکنند و سالها نمی خورند وقتیکه مطلب حاصل
میشود بفقرا و غربا تقسیم کرده میخورند این سنت حضرت یعقوب است که بعمل می آرند
بعد از آن مذکور بادشاه جهان مدار بابرکات رفیع الدرجات برآمد که خیلے فهمیده و طورش
بطور عالمگیر بسیار مانند است اما از سادات اگرچه کار دست بسته بظهور آمد لیکن رفاقت
و مروت را شایان نیست فرمودند ما چرا نظر بر قدرت قادر قدیر نکنیم که بر عمل بنده و ندمه

فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ ۔ ع

خود میکند و بہانہ بر عام نہاد

عزیزے دیگر معروض داشت کہ دیروز از زبان نامحلے چنین مسموع گشت کہ نواب
قطب الملک یمین الدولہ بعرض اقدس رسانیدند کہ در خاطر ما خانہ زادان ہرگز ارادہ فساد
بعزل سلطنت از معزول نبود اما از مدت مدید باغواے[1] بعضے مخالف در شدّ
و خفت دگشتن ما یان کہ جان و مال خود از فداے ایشان کردہ بودیم
شدہ بود لاچار مخلص خود را درین یافتیم کہ بعمل آمد ظل سبحانی در جواب فرمودند کہ ما را بر اورنگ[2]
سلطنت نشاندند و شما را برین قصد آوردن قدرت کاملہ و حکمت بالغۂ اوست
جلشانہ و قبل ازین در خواب دیدہ بودیم کہ شخصے انگشتری آوردہ ما را در دست داد و
گفت این انگشتری سلیمان است علیہ السلام کہ از غیب عطا شدہ بعد بیداری خواب خیال
تصور نمودیم پس از چند روز باز در نوم معاینہ شد کہ پیش بارگاہے مرا حاضر کردند شخصے
از بارگاہ بر آمد و دست مرا بدست شخصے داد و گفت کہ امر بر دستگیری این شدہ معلوم شد
کہ ایشان حضرت صدیق اکبر بودند رضی اللہ عنہ و حکم محکم پیغامبر بود صلی اللہ علیہ وسلم باز
صدیق اکبر دست مرا بدست حضرت عمر فاروق دادند و ایشان بدست حضرت عثمان و ایشان
بدست حضرت امیر المومنین علیؓ و ایشان بازوئے مرا گرفتہ بر تخت نشاندند رضی اللہ
تعالی علیہم اجمعین بعد بیداری این خواب را بقید تاریخ بر کاغذے نوشتہ گذاشتہ ایم
و دیدن این واقعہ را سہ ماہ گذشتہ الحال اثر آن ظاہر شد فرمودند کہ این نقل موابد
قول ما است در جمیع امور فاعل حقیقی را تصور باید کرد درین ضمن خادم عرض نمود کہ
سید فیروز علیخان بہ آستان بوسی رسیدہ فرمودند بیاید خان مذکور آمدہ ملازمت

[1] ای اعذار یعنی ورغلانیدن
[2] اورنگ یعنی تخت ۱۲

نمودند و آداب بجا آوردند بعد ملازمت معروض داشتند که حضرت نظام الملۃ والدین سلمہ اللہ تعالیٰ عرض کورنش و آداب قدمبوس بجا آوردند فرمودند سلامت باشند از حضار مجلس نجابت مزبور پرسید که عریضہ ہم فرستادند سید فیروز علیخان گفتند که زبانی پیغام التماس نموده بودند فرمودند چہ احتیاج مکتوب است ایشان خود مکتوب اند روئی مبارک بسوئے خاکسار کرده عنایت کردند که مکتوب دیگر ایشان اند به از ایشان مکتوب ے نمی باشد ازین تفضل حلاوت عظیم جلوه نموده و رقت حمیسم روئداد این چہ محبت وقبولیت است حضرت بنده نواز را بجناب اقدس حضرت ولایت مآب که خاکساران آن درگاه باین احترام مفرز گشتنہ۔

شعر

خورشید کجا ذره او آواره کجا   آئے تو کجا او من بیچاره کجا

بعد استماع این فوائد رخصت یافت الحمد للہ علیٰ ذالک۔ مجلس ہفتم روز پنجشنبہ بیازدہم تاریخ ہفدہم ماه ربیع الثانی سنہ احد دولت پابوس حاصل شد حضرت غریب نواز که از خجستہ بنیاد رسیده بود کمترین بنظر مبارک گذرانید بعد مطالعہ بخاکسار عنایت فرمودند عقیدت آئین زیارت خط نازنین نموده بدست ہمایون داد راحت بے اندازه از خواندن آن رو نموده و نور دیده از نظاره آن افزود مندرج بود که غلام این درگاه برادر خواجہ محمد نور الدین در دہلی رسیده امیدوار تفضلات آنجناب است ازین سفارش سر بہ اوج اعلیٰ افراخت و از خوشوقتے خود را باخت بے اختیار رقت موفوره رو نمود درین ضمن مذکور شد که فلان شخص منفرد قصد کرده باوجودیکه تاکید کرده میشود اثر نمی کند و انحراف می ورزد روئے مبارک بسوئے خاکسار

نموده فرمودند که معشوق طوسی اسم ایشان احمد یا محمد است شبے از غلبه شوق و شورش
ذوق از خانه برآمده در آب یخ که از مهر بسته بود خود را انداخت بمقتضائے بشریت
وجود انسانی رو به بیطاقتی آورد و حالتش نزدیک بهلاکت رسیده هاتف آواز داد که اے
احمد چرا خود را هلاک میکنی بیرون برآی شیخ گفت هرگز برنیایم تا حالت قرب خود معلوم نکنم
فرمان شد تا برسیده ترا در بهشت در آرم گفت بدین پسند نکنم ندا آمد که اکثر خلایق
را بشفاعت تو جنت نصیب کنم گفت با برینهم اکتفا نمایم جواب آمد که اکثر اولیا مرتبه ترا
دیده درخواست نمایند که کاشکے ما ترا می شدیم که آمد پائے خود را بر ما می گذاشت
بر اینها هم اکتفا نکنم ندا رسید که خلعت معشوقی بر تو پوشیدیم برون برآی شیخ علیه الرحمه
خوش وقت شد و التماس نمود الحال ایاک نعبد و ایاک نستعین چه گونه بخوانم
فرمان شد اندیشه مباش که ازین ورطه برآرم فی الفور شیخ مجنون و لا یعقل گشت و از صلوة
خمسه بموجب حکم شرع معاف شد بعد از آن فرمودند که بعد قبولیت ناز است اول ناز
بردار بیم رسد بعد از ان ناز باید کرد و ملایم این معنی نقلی دیگر فرمودند که حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر
در نواح طوس رسیدند توقف فرمودند و داخل شهر نشدند خادم را نزد معشوق طوسی فرستادند که آمدن ما درین شهر شد
بدون امر عالی داخل بلده نمیتوانیم چون خادم سلطان نزد شیخ احمد طوسی رسید ادائے رسالت نموده شیخ
فرمودند بیایند یعنی که این لفظ از زبان مبارک برآمد و استماع پیام ایشان
حاصل شد پیش از رسیدن خادم سلطان اجازت معشوق را بنور باطن دریافته داخل
شهر شدند خادم در عین شهر پیغام معشوق طوسی رسانید بعد از چندے سلطان علیه الرحمه
بر مسند وعظ نشسته خلق را پند میفرمودند در اندک زمانے آن قدر سخن مبارک ایشان
بلند و ماثر شد که حضار اکثر اوقات قالب تهی می کردند و جان بجانان می سپردند و غلغله خلایق

آنقدر شد که در عیدگاه مجلس وعظ منعقد میفرمود شیفتهٔ گرمی مجلس همایون سلطان را
ای تهیا ۱۲
در محفل معشوق طوسی نقل کرد شیخ احمد قدس سره فرمودند فردا با هم در مجلس وعظ حاضر
خواهیم شد بموجب وعده معشوق طوسی هنگامیکه سلطان بر منبر برآمد سرگرم موعظه شده بود
از در در آمد و در بند جامه خود گره زد و از در دوم برآمد سلطان را در سخن بند شد فی الحال
از منبر فرود آمد و عقب معشوق فریاد کنان دوید و میگفت اے معشوق بند از جامه وا کن
که فیوضات غیبی همه بند شده و تا عرش و کرسی در حلقهٔ کمند آمد معشوق گره از بند وا کرد
سلطان علیه الرحمه باز گشت بر منبر برآمد و شروع به پند نمود چنین مردم حسب اقتدار هم
بوجه شرعی ترک صلوٰة نمی توانستند کرد بعد از آن فرمودند که ادائے صلوٰة مصلی را
از فحشا و منکر باز میدارد شخصے از حضار عرض نمود که کتاب فصوص بخط مصنف در
کتابخانه فرخ سیر بود در ایام سلطنت بفلان شخص که لایق انعام آن نبود بخشید فرمودند
کتابیکه بخط مصنف میباشد دو چیز دارد یکے آنکه دست مبارک آن عزیز بشیر مساس
کرده از این راه تبرک است دوم آنکه بصحت آن اعتماد وافر متحقق است و این مخصوص
بکلام اولیا است که کسب فیوضات از آن میشود روئے مبارک بسوئے کمترین کرده
پرسیدند که در کتابخانه شیخ ما یعنی حضرت نظام الملة والدین این کتاب هست
کمترین معروض داشت که دو جلد بود یک جلد شخصے بعاریت برده باز نیاورد دومے
در کتابخانه است بعد از آن فرمودند که تالیف کتاب یادگار مصنف است اگر تالیف
خوب شود نام مصنف باقی است همچنین خلف الشیخ اگر شیخ را یک مرید خوب بدست
آید رونق افزائے سلسله میشود و نام در هر بلده چنانچه در تمام غزل اگر یک بیت
پر مضمون خوب وارد شود کافیست در اصطلاح شعرا آن را بیت الغزل می نامند

این فوائد را بسیار به بشاشت و خوشوقتے ادا می فرمودند خاکسار به یقین دانست که درین پرده
تعریف حضرت بنده نوازمی فرمایند که در خلفائے حضرت ولایت مآب چنین خلیفه خلف بظهور نیامده
که مشهور آفاق شده باشد مگر جناب حضرت غریب نواز و دلیل این عقیده عقیدت
سند ظهور بشاشت آنحضرت مدظله بود و مکرر دیده که هرگاه اسم مبارک حضرت
نظام الملة والدین مذکور می شود بشاشت نمایان و خوشوقتے بے پایان از چهره
با بهره حضرت ولایت پناه سلمه الله ظاهر میگردد آری ذکر حبیب مر حبیب را چنین است معیت و محبتی که فی مابین
این دو صاحب کمال معاینه این خاکسار شده زبان قلم از تحریر آن لال است اللهم ارزقنا
حب الشیخین فی قلبنا بعد استماع این فوائد رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس هشتم روز
جمعه تاریخ هژدهم ربیع الثانی دولت پابوس حاصل شد درین ضمن عزیزے از مخلصان آمده ملازمت
نموده اثمار رگذرانید قبول نمودند بعد پرسش احوال پرسیدند که خبر بادشاه گردشے بشمار کے رسیده
بود عرض نمود که در دوپهر روز گذشته یوم رابع هم ماه مذکور این خبر شایع شد طرفه هنگامه
روداده بود و فتنه عظیم قایم شده از فضل ایزدی متصل این خبر وحشت اثر نوید نشستن تخت
بادشاه دین پناه بابرکات عالی درجات رفیع الدرجات بسمع خلایق رسید امنیت روداد
و الافساد بیشتر مشید کمترین عرض نمود از جائیکه عزیز آمده از دارالخلافه چند کرده خواهد بود فرمودند
سی و شش کرده خاکسار معروض داشت که قاصد غلام از اکبرآباد که هشتاد کرده فاصله دارد
روز جمعه تاریخ یازدهم وقت صبح روانه شده بود بیرون شهر قاصدے ملاقی شد و این خبر شایع
در عرصه ده پهر این خبر بهشتاد کرده رسید جاے تعجب است آن عزیز التماس نموده که درین
روزها اکثر مردم خجسته بنیاد با امیر الامرا آمده اند خبر خیریت حضرت نظام الملة والدین البته
رسیده باشد و علیقه نیاز حضرت غریب نواز نیز به نظر مبارک گذشته باشد از بشاشت

فرمودند که خط ایشان متواتر رسید اما شخصے آمده با ما ملاقات نموده که از دیدن او تسکین
خاطر حاصل شد گویا که شیخ را دیدیم آن عزیز التماس نموده که دیدن آن شخص میسر خواهد آمد روے
مبارک بجوے کمترین نموده و تبسم و بشاش شده از دست حق پرست اشارت یا بشارت کردند
که ایشانند برادر محمد نور الدین محمد کامگار که شیخ ما در حویلی ایشان سکونت دارند این هر دو برادر حوث
ومشهور اند ازین عنایات وافره وتفضلات شامله که افزون از حوصله این خاکسار را از جناب
حضرت ولایت مآب بظهور آمده شوق تازه وذوق بے اندازه روے نموده وگریه مستانه
متولی گشت وخود را قابل این مرحمت نمی دانست عجب دولتے حاصل شد طرفه حالتے
رو داد آرے درگاه بے نیازی چنین درگاهے است که نالائقان را خلعت لیاقت
پوشانند بے هیچ سببے واهل لیاقت را بر خاک منزلت می نشانند بے هیچ باعثے هر کرا
دولتے رو نمود بے سبب رو نمود آنرا سبب داند۔

شعر

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

چون این بے بود سگ درگاه آن معشوق است وقلاده محبت در گردن بسته ازین جهت
با این تفضلات مخصوص گشته ع

سگ چو شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

شعر

دولت دنیا وعقبی بے سبب حاصل شود هر که لائق دید خود را لائق این کار نیست

رتبه بحضرت غریب نواز را باید دید وقبولیت آنجناب را تصور باید کرد که سگے از سگان
آن درگاه درین بارگاه باین احترام رسیده۔

شعر

من خاک کف پائے سگ کوئی کسی ام
گر خاک کف پائے سگ کوئی تو باشد

آن عزیز برخواست و با فقیر معانقهٔ عاشقانه بجا آورده بعد از ساعتے برخواستند و حضار
مجلس همایون را رخصت فرموده کمترین را عنایت کردند که امروز بعد از نماز جمعه طعامے
خواهد رسید کمترین عرض نمود که نمک پروردهٔ همین درگاه ام و ریاشتنی خور این بارگاه ام
اگر امر شود همچنان باشم و بخوردن ایوان نعمت سر باوج علی افرازم فرمان شد که بار فقا
باید خورد بسعادت شکر آن ولی نعمت بجا آوردم و رخصت یافتم الحمد لله علی ذالک مجلس نهم
روز یکشنبه تاریخ بستم ماه ربیع الثانی سنه احد دولت پابوس حاصل شد درس تفسیر مدارک
و بیضاوی میفرمودند و علما همه حاضر بودند و استفاده می نمودند در علین درس بر محل
این قصه تقریر نمودند تا حضار مستفید شوند فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از مدینه منوره جهت تنبیه بر لشکر کفار بر آمدند و آن جماعت تاجر بودند که بمکه تشریف آمتعه
و اقمشه می بردند ابو جهل وغیره روسائے مکه چون از خروج اهل اسلام یافته با جمع کثیر برائے
اعانت تاجران که نزدیک بمکه رسیده بودند بر آمد بعد استماع این خبر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه والسلام مصلحت با غازیان اسلام فرمودند که ما را بر سر تاجران که فوج قلیل
دارند باید رفت یا بر تنبیه ابو جهل که لشکر کثیر دارد متوجه باید شد بعضے اصحاب رضی الله عنهم
اجمعین نظر بر غنیمت کثیر و جمعیت قلیل نموده معروض جناب اقدس نمودند که بر تاجران
باید شتافت رائے صائب رسول الله علیه السلام مقتضی بر این گشت تنبیه ابو جهل وغیره
کفار بهتر است از غنیمت تجار درین مشوره بودند که جبرئیل امین بفرمان رب جلیل جل جلاله
آمده ابلاغ نمود که فرمان قضا جریان چنین شرف صدور یافته که یا محمد علیه السلام شما را

مختار کردیم بر فتح ابوجہل و رفقای او یا بر نصرت جماعہ تجار و غنیمت آنہا ازین ہر دو فتح ہر چہ خواہید مختار آید آنحضرت علیہ السلام بمقتضائے ہمت ذاتی و شجاعت ازلی بر فتح جماعت ابوجہل اقتصار[1] فرمود از اشارہ غیبی و تائید لاریبی متوجہ لشکر ابوجہل شدند اہل تفسیر می نویسند کہ در آنوقت در رکاب سعادت آنحضرت علیہ السلام از غازیان اسلام سہ صد و سیزدہ نفر بودند از انجملہ شش سوار و چند زرہ پوش بودند ابوجہل شنید کہ کاروانیان را گذاشتہ رسول اکرم متوجہ بہ لشکر من شدہ اند محظوظ و خوشوقت شد بر کثرت لشکر خود مغرور گشتہ بہ مقابلۂ اہل اسلام شتافت دارند کہ فرصت مقابلہ واقع شد آنحضرت علیہ السلام غلو و جمعیت کفار را معائنہ فرمودہ دست بدعا بر داشتند و استدعا نمودند الہی اگر این جماعۂ مسلمین کہ درین جنگ رفیق من اند کشتہ شوند ہیچ یک ندامت من نخواہد ماند کہ ترا سجدہ کند روئے مبارک سوئے کمترین کردہ فرمودند کہ این دعائے حضرت علیہ السلام خالی از رمزے نیست خاکسار عرض نمود کہ راز و نیاز لیست مشعر[2] بر مرتبہ معیت[3] و یگانگی تبسم شدہ فرمودند کہ دعائے رسول علیہ السلام مقرون[4] بہ اجابت شد حضرت جبرئیل و میکائیل با جنود ملائکہ کرام بہ مدد و اعانت غازیان اسلام در رسیدند و آن ہزار فرشتہ بودند بآن ہر دو ملائک مقرب یکی از حضار عرض نمود کہ تنہا روح الامین کافی بود آمدن اینہمہ ملائکہ خالی از حکمت ایزدی نخواہد بود فرمودند فی الواقع اما حکمت بالغہ و قدرت کاملہ حکیم علی الاطلاق در فرستادن ملائکہ آن بود کہ جماعۂ فرشتہ بصورت اہل عرب متشکل شدہ و لباس محاربہ پوشیدہ در نظر کفار ظاہر شدہ بقتال آنہا مشغول شدند تا در نظر کفار شوکت و حشمت لشکر اسلام در معائنہ آید و از ہیبت و دہشت شکست بر عسکر کفار افتد و جماعۂ فجار بدانند کہ غازیان اسلام بانی این فتح نمایان شدند ہمین جنگ جنگ عہد است ابوجہل با سرداران مکہ بہ قتل

[1] یعنی خواہش

[2] یعنی آگاہ کنندہ

[3] یعنی یگانگی

[4] یعنی نزدیک

رسیدند و سزا ے اعمال خود یافتند این فتح مقدمه فتح مکه بود بعد استماع این فواید کمترین حضرت
یافت الحمد لله علی ذالک مجلس نهم روز دوشنبه تاریخ بست و یکم ربیع الثانی دولت پابوس حاصل
شد مقابله کتاب شرح الصدور فی احوال الموتا والقبور میکردند بعد مقابله ترجمه عبارت غریب می نمودند
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم جماعه اصحاب کبار را جهت تنبیه کفار فجار تعین
نموده بودند بعد مقابله مقاتله واقع شد اکثر صحابه رضی الله عنهم اجمعین بدرجه شهادت رسیدند از
لشکر کفره فجره شخصی نزد سردار لشکر اسلام آمد والتماس کرد که مسلمان میشوم کلمه طیبه بر من عرض
نمائید پرسیدند که باعث رغبت اسلام چیست گفت که من مقابل مسلمانے شدم چون
شمشیر بر سینه او زدم با نیزه سوئے آسمان رفت تختے مابین سما پیدا شد ملائکه او را بر آن تخت
نشاندند بالا بردند تا از نظر من غائب شد عظمت اهل اسلام معائنه نموده میخواهم که مشرف باسلام
شوم سردار لشکر تفحص نموده جماعه مسلمین که در زمین معرکه مقتول بودند یک یک را بر می
داشتند و میدیدند که کدام اصحاب باین مرتبه رسیده معلوم شد که حضرت عمار بود رضی الله عنه
که در میان کشتها یافتند آن منافق مسلمان شد و بطریق اهل موافق در آمد این کیفیت
و ماجرا معروض خباب اقدس نبوی نمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که عمار بالائے
فلان آسمان بر تخت نشسته است بعد ادا ے این فوائد فرمودند که همه معجزات انبیاء
سلف علیهم السلام از ذات بابرکات آنحضرت بوضوح انجامید مگر جسم مبارک که در زمین ساکن
شد و حضرت عیسی روح الله علی نبینا علیه السلام با جسم به اوج اعلی تشریف فرمودند تا بجا
رسانند این مرتبه عروج با ولیائے امت رسول الله کرامت شد بعضے عبارت کتاب مذکور مطالعه
فرموده عنایت نمودند که حضرت اویس قرنی رحمة الله علیه به آزار اسهال رحلت فرمودند
بعد واقعه ایشان از لحاف و جامه سفید بر آمد که هرگز خیال یا چشم کسے ندیده بود

وبآن نفاست ہیچ بافندہ نفیس نہ بافتہ بر حضاران وقت معلوم شد کہ از غیب است بہمان
پارچہ تکفین نمودند چون جنازۂ شیخ در مدفن بردند قبر تیار یافتند گویا ہمان ساعت کندہ بودند
و دست کاری نمودہ فی الفور آنجا دفن کردند و شیخ را مرتبۂ شہادت عطا شد ہر کہ از اسہال
یا زیر دیوار یا مغروق یا محروق شود شہید است و علمائے حدیث ہفت سبب را سبب
شہادت مقرر کردہ درین ضمن خادم عرض نمود کہ فلان مخلص دیروز در نماز مغرب آمدہ لاحق
شدہ بود حضرت بدولت بعد نماز اندرون تشریف فرمودند مدتے منتظر نشستہ بود بندگی
عرض کردہ در وقت فرمودند کہ شما معذرت چنین اعزہ کہ بے وقت وارد میشوند میکردہ باشید
روئے مبارک سوئے کمترین نمودہ فرمودند کہ بدولت بعد ادائے صلوٰۃ مغرب دعا میخوانیم
و مقرر کردہ ایم در اثنائے راہ این دعا بخوانیم و اندرون رفتہ ادائے سنت میفرمائیم و سنت
موکدہ بافریضہ توام است کہ بلا فاصلہ بے حرف تا و صلوٰۃ ادا باید کرد کمترین عرض نمودہ کہ حضرت
غریب نواز سلمہ اللہ نماز مغرب بہمین طریق ادا فرمودہ درون حجرۂ مبارک تشریف میفرمایند
و متابعت حضرت ولایت پناہ بہ تقدیم میرسانند اگر آیندہ می آید می شنیدند بعد دو سہ گہڑی
ملاقات میفرمایند بعد از استماع این فواید رخصت یافت الحمد للہ علی ذالک مجلس یازدہم روز شنبہ
بست و ششم ربیع الثانی دولت آستان بوس حاصل شد اندرون تشریف داشتند خبر کمترین رسید
بعنایت ایشان طعام امتیاز یافت آداب بجا آوردہ بعد از ساعتے در خانقاہ تشریف آوردند کمترین
نعمت آن ولی نعمت ادا نمودہ معروض داشت کہ روز پنجشنبہ گذشتہ بعتبہ بوسی رسیدہ بود
فرمودند برائے زیارت حضرت قطب الاقطاب قطب الدین بختیار قدس سرہ رفتہ بودیم و
نماز جمعہ در دہلی ادا نمودیم شروع بمقابلہ کتاب شرح الصدور نمودند چند ورق مقابلہ نمود
ترجمہ بعبارت عربی تقریر نمودند کہ بعد رحلت حضرت سید المرسلین علیہ السلام فتنۂ اول

قتل حضرت امیر المومنین عثمان بود رضی الله عنه و بعد ازین هر قتالے که بین المسلمین واقع شد
خون بہائے حضرت عثمان است بزرگے از اولیائے آن وقت بعد این واقعه در خواب
دید که دنیا و عقبیٰ را آورده حاضر کردند و در میان این هر دو دیوارے کشیده آن ولی میفرماید
که من خود را بر آن دیوار دیدم استادم چند قدم بیشتر رفتم جماعه دیدم نشسته پرسیدم که شما
کیستید جواب دادند که ملائکه پیش رفتم زینهارے بنظر آمد بالائے آن زینهار بر آمدم دیدم جوانے
و شیخے نشسته جوان ذات مقدس حضرت رسول بود صلی الله علیه وسلم و نیز حضرت ابراهیم
خلیل بود علیه السلام شنیدم که آنحضرت صلوٰة الله علیه به ابراهیم خلیل الله سفر مایند که در حق امت من
دعا کنید ایشان در غضب شده گفتند چه دعا کنم در حق امت که مرتکب چنین امر شنیع شده و امام
خود را کشته چرا مثل سعد که غائب بوده است نگردند که باعث نجات میشد بعد استماع کلام خلیل علیه السلام
بیدار شدم و بطرف خانه سعد رضی الله عنه دویدم و پیش سعد این خواب بیان کردم و پرسیدم که
شما هیچ کار کرده اید در مفسده قتل عثمان و کدام طرف بوده اید سعد فرمود که من خود را کنار کشیده
بودم الحمد لله که این معنی باعث نجات و موجب درجات من گشت آن ولی که این خواب
دیده بود حضرت رضی الله عنه باو وصیت فرمود پرسید که غنایم داری گفت نه فرمود اے
عزیز این وقتیست که غنایم بگیر و شیر آنها را قوت خود ساز و پوست آنها را لباس کن گوشه نشینی
در وقت که ظهر الفساد فی البر والبحر است به از همه کارها است یکے از حضار عرض نمود که
خواب و قصه که خواب اولیا باشد فرمودند که وقت نوم روح از هر دو بره بینی نایم بر می آید
سوے آسمان و اطراف و اکناف میرود و صعود روح از قبیل نور خورشید است که متعلق
بذات اوست و پرتو آن در تمام عالم محیط میشود و فی الحقیقت نور از ذات آفتاب منفک
نمیگردد و همچنین نور چراغ یک حکم دارد فرشته که موکل بر روح است هر قدر که روح را می نماید

یعنی به بلندی رفتن ۱۲

می بیند آنچه در تحت عرش معاینه میکند اعتبار ندارد زیراکه از تصرف شیاطین تحت آسمان خالی نیست داروا چیکه برابر عرش مجید رفته تماشا میکنند و می بیند کما حقہ مشاہدہ مینماید در آن تفاوتے نہ بعد ادائے این فواید یکے از حضار مجلس ہمایون برخواست والتماس نمودہ کہ درخانۂ بندہ فرزندے متولد شدہ امید وارم کہ باسمے موسوم گردد فرمودند در حدیث وارد است کہ بہترین اسمہا شش اسم اند چنانچہ تعداد فرمودند عبد اللہ و عبد الرحمن و محمد و احمد و حامد و محمود و ازین ہر شش اسم کہ اختیار کنید ہمان اسم باشد آن ملتمس و حضار بر نام عبد اللہ اتفاق کردند فرمودند کہ این اسم جامع است و اصحاب باین اسم سیصد و چند کس بودند اما کینت ہر یکے علاحدہ بود کہ از آن کینت تشخیص کردہ میشد روزے دیگر خواہید آمد تا کینتے برائے پسر شما مقرر نمایم بعد از ان فرمودند کہ مادر و پدر از بسکہ اشتیاق فرزند دارند پیش از تولد در خاطر خود قرار میدہند کہ اگر خواہد شد بفلان نام موسوم خواہیم کرد ہر کہ پیش ما آمدہ برائے مقرر کردن اسم فرزند میگوید از مرضی او واقف شدہ اسم مقرر میکنیم تا خلاف مرضی او بوقوع نیاید بعد از شش روز اسم میگذاریم آن عزیز التماس نمود کہ عورات ما نام طفل مقرر نشود شیر نمید ہند بندہ دیدہ و دانستہ عرض نمودہ فرمودند مضائقہ ندارد خاکسار راقم الحروف را حضرت غریب نواز بے اختیار یاد آمد کہ آنحضرت صلی اللہ تعالے بعد شش روز اسم اطفال مخلصان مقرر میفرمایند سبحان اللہ متابعت و پیروی پیر طریقت باین مرتبہ می آید کہ آن ہادی وادی حقیقت یعنی حضرت نظام الملۃ والدین مد ظلہ دارند کہ ہیچ امرے از امور کلی و جزوی دقیقہ از دقایق تبعیت فوت و فروگذاشت نمی فرمایند این معنی دال بر کمال آنحضرت است سلمہ اللہ تعالے۔

شعر

پیروی پیر لازم گشت اما مشکل است ۔۔۔ ہاست آسان آن مریدے کہ او خود پیر شد

لاتفرق بین احد منهم عندنا درین ضمن مذکور خیرات وحسنات برآمد فرمودند خیرات و
تفقد بحال غربا ومساکین اجر عظیم دارد واین فواید عنایت کردند که نسا ز ازواج مطهرات
آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته التماس نموده که دست من شل شده وخشک گشته دعا
کنیند که بدستور سابق چاق وگیرا شود امهات المومنین سبب این استفسار فرمودند گفت مادر وپدر
داشتم پدرم صاحب توفیق وخیر بود ووالده ممسک ولئیم طبع روزے والد من گاوے
قربانی کرده بود والده قدرے پیه او را بسائلی داد ویک مرتبه پارچه کهنه بمسکینی خیرات نموده بود
در تمام عمر این دو حسنه بعمل آورده بود بقضاے الهی ابوین رخت حیات بسته بعالم بقا شتافتند
شبے پدر را در خواب دیدم بر سر حوض کلانے استاده وآب به تشنگان میداد رفتم وملاقات نمودم
از احوال مادر پرسیدم گفت خبر ندارم چند قدم بیشتر رفتم مادر را برهنه وتشنه یافتم همان پارچه
که داده بود ازان ستر عورت داشت وهمون پیه گاو که بمحتاجے خیرات کرده بود وازین
کهنه باآن کف میگذاشت چون والده را باین حالت دیدم مغموم شده پرسیدم گفت
تشنگی بسیار غالب است باز طرف پدر دویدم وازآن حوض ظرفے پر از آب کرده آوردم
مادر من ازآن آب سیر شد وبحال آمد چند فرشته از دور دویده رسیدند به تهدید وغضب
پیش آمدند پرسیدند که این ممسکه را که بعطاے آب سیراب نمود دست او شل باد از دعاے
ملائکه مشلول شدم وبعد بیداری خود چنین یافتم بعد اداے این فواید فرمودند که مرتبه سخا
وذلت امساک ازینجا معلوم باید کرد وبعد استماع این فوائد کمترین رخصت یافت الحمد لله علی
ذالک مجلس دوازدهم روز دوشنبه تاریخ بست ششم شهر ربیع الثانی دولت پابوس
حاصل شد مذکور از صبر برآمد فرمودند عزیزے صاحب کمال بزیارت قبور رفته بود وشش
قبر متصل بهم بودند آن عزیز مرتبه کشف قبور داشت وید اهل قبور از فضل ایزدی محفوظ

یعنی مهر ثانی ۱۲

بمعنی درست ۱۲

ومسرور اند پرسید که شمارا به اعمال خوب معائنه کردم راست بگوئید که درمیان شما رتبه کدام کس فائق است جواب دادند این قبر که نزدیک ماست صاحب این به از ما است آن ولی زایر متوجه آن قبر شد جوانے بر آمد به لباس خوب بصورت مرغوب از جبهٔ او انوار پیدا و آثار رحمت الٰهی هویدا ولی مذکور سلام کرد جواب سلام داد پرسید که اے جوان عمر تو بسیار کوتاه بود از افعال حسناة و نماز و روزه و حج و زکوٰة درین عمر قلیل چه قدر از تو بوجود آمده باشد که باین مرتبه کبیر رسیدی گفت اے مشائخ ازین عباد تها که شمردی هیچکدام از من در حین حیات بفعل نیامده مگر آنکه حق سبحانه تعالےٰ در دنیا مرا بمصائب گرفتار کرده بود بر آن صبر ورزیدم بعد وفات حضرت کریم از فضل عمیم جزائے صبر فرمود این مراتب علیا از صبر بر بلیات دنیا یافتم ملایم این معنی باز چنین عنایت فرمودند ابنیا علیه الصلوٰة والسلام در مرتبه نبوت برابر مذچنانچه همه انسان در انسانیت مساوی انا بشر مثلکم شاهد این مثال است اما تفاوت درجات از اعمال واقع شده روزے داؤد علیه السلام در مناجات التماس نمودند که کدام عمل بنده بر نیاز مقبول درگاه بے نیاز است فرمان شد که صبر بر بلا حضرت داؤد درخواست نمودند که الٰهی چون این عمل باعث رضائے تست مرا ابتلائے بلائے گردان و توفیق صبر و نیز عطا فرما که متحمل آن توانم شد بعد چندے در معبد خانه بنوه نشست بتلاوت مشغول بودند ناگاه طائرے خوش رنگ با چشم یاقوت یکرنگ از منقار تا پر و بال از الوان جواهر مالا مال بود نزدیک آمده نشست نگاه ایشان در علیحی قرات بر آن طائر افتاد و منظور نظر مبارک گشت چون بر نزدیک بود در خاطر شریف خطور نموده که این جانور را توان گرفت کتاب پیچیده بے تاب دست بگرفتن او دراز کردند رمیدگی که خاصه طائران وحشی از آن بظهور نیامد چند قدم دورتر شد حضرت داؤد بقصد گرفتن او

جائے خود حرکت نمودہ باز دست دراز فرمودند باز از جائے بجائے رفت ہمچنین پس و
پیش میرفتند تا کنج بام رسیدند باز بحرکت دست از گوشۂ بام پرید و وقت ابتلا در رسید
داؤد علی نبینا علیہ السلام از گوشۂ بام بہ تفحص آن طائر خمیدہ نگاہے کردند ناگاہ نظر
ایشان بر عورتے افتاد کہ از غسل فارغ شدہ برہنہ نشستہ بود آن مستورہ حضرت
را دید موہائے خود را امکان داد آنقدر موئے کلان داشت کہ از آن حرکت تمام
بدن او مستور گشت تا آن نازنین عنبر خوش مو باین زیبائے و رعنائے بہ نظر آمد آہ
عاشقانہ از دل بر آمد بے اختیار حضرت داؤد علیہ السلام بیرون معبد خانہ تشریف
آوردہ از حقیقت ہمسایہ استفسار نمودند بعرض رسید کہ زن فلان شخص است و آن
غازی با فوج مسلمین بمقابلۂ کفار تعین شدہ مفسران علیہم الرحمہ درین محل بسیار دست
و پا زدہ و عبارت آرائی نمودہ بعضے بر آنند کہ منکوحۂ آن شخص بود و بعضے بر این
اند کہ خواستگاری بمیان آمدہ بود و عقد نشدہ القصہ در جنگ کفار آن غازی شہید
شد و حضرت داؤد معشوقہ دلربا را در عقد نکاح آوردند و غافل از ابتلا ماندند ازواج
مطہرۂ با صد خوبیہائے کہ داشتند نود و نہ ۹۹ نسا بود و باین منکوحہ صد و من منعقد گشت
روزے در ہمان معبد نشستہ در عبادت مشغول بودند و آن روز چہارشنبہ مقرر
بود و چہار صد کس گرد معبد ایشان محافظت مینمودند و ہیچکس را در روز معہود پیش
حضرت داؤد نمی گذاشتند یکایک دو کس با نزاع نزد ایشان آمدند حضرت متحیر شدند
کہ از کدام سمت در آمدہ بعد از سلام التماس نمودند کہ باستغاثہ آمدہ ایم پرسیدند یکے
گفت کہ این دیگر نود و نہ مادہ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم میخواہد کہ از من بگیرد
حضرت داؤد علیہ السلام فرمودہ کہ پر بے انصاف است آن ہر دو متیقت ردئے

همدیگر دیده تبسم کردند یکے بدیگرے گفت حالت خود را میسر باید این کلمه گفته غائب شدند آن
حضرت را مقدمه خود یاد آمد شروع بتضرع وزاری نمودند و آنقدر گریه کردند که رخسارهٔ مبارک از
شدت گریه و شورِ اشک مجروح و چاک شد و خون آلود گشت و از بسکه چهرهٔ مبارک بر زمین
مالیدند گرد آلود شد که از آن آب و خاک سبزه روئیده بعد از مدتے ندا آمد که ای داؤد عفو
جرائم وقتی شود که بر قبر آن شهید روی و او را راضی گردانی حضرت همان حالت بسوئے قبر او
روان شدند و خود را در چند روز قبر او رسانیدند و به تضرع و زاری نام آن شخص مذکور گرفته فریاد
میکردند و سلام میگفتند جواب نمیداد بعد چند روز جواب سلام داد حضرت داؤد فرمودند که از
برائے خدا از جرائم من درگذر باز جواب نداد۔ ندا آمد که ای داؤد جرم خود آشکارا بگو در خواست
عفو نما داؤد علیه السلام بیان فرمود که با وجود نود و نه زن در خانهٔ من بود دل من بمنکوحه
تو راغب شد در نکاح آوردم از این جرم من درگذر بعد از مدتے عفو نمود فرمان شد که ما هم
عفو فرمودیم بعد ادائے این فواید فرمودند که تمام ارکان اسلام بر صبر است و شرح و بیان میکنند
در صلواة حکم است که مصلی نظر بر سجده گاه خود داشته باشد و تکلم نکند حالانکه دل خواهش تکلم و نظر و خواهش
و بیان هر طرف میکند مصلی صبر میکند و خود را باز همچنین صایم از خوردن و آشامیدن و از جماع خود را باز
میدارد و این هم صبر است مرد حاجی که براه مکه میرود و صعوبت سفر میکشد صبر میکند بر مصائب سفر اهل
اهل زکوٰة با وجود رغبت دل و الفت که انسان را بزر است بموجب حکم الهی زر الفقرا میدهد و
از خود جدا می کنند پس جمیع احکام اسلام خالی از صبر نیست از آن است که اهل اسلام هر کدام بجزائے
متنوعه مسرور و محظوظ خواهند بمنه و کرمه بعد استماع این فوائد کمترین رخصت یافت الحمد لله
علی ذالک مجلس سیزدهم روز چهارشنبه تاریخ هفتم جمادی الاول دولت پابوس حاصل شد
عزیزے درخواست نموده که بفلان امیر درباب فقیر دو کلمه سفارش عطا شود قلمدان طلبیده بدست

مبارک رقعہ بہ اہل کار نوشتہ عنایت کردند و بہ کمترین فرمودند کہ این عزیز از نبایر حضرت
شیخ عبدالحق دہلوی است مصنف اخبار الاخیار کہ فاضل و عالم و درویش بودند خاکسار
عرض نمودہ کہ تصانیف ایشان بسیار است مشہور و معروف افسوس کہ نبیرۂ چنین
بزرگ بحالت افلاس و تنگدستی و احتیاج گرفتار و ہیچکس درین عصر قدردان بزرگ
زادہا نیست

شعر

دردہر کہ اولاد بزرگان خوار است | سرگشتہ چو من درین جہان بسیار است
آدم بود و بشرط منصب دیدم " | اینجا نہ نصب بلکہ بمنصب کار است

فرمودند کہ قدر بزرگ زادہا شناختن و مراعات ایشان نمودن بر جمیع خلایق واجب
ولازم است بعد از آن عنایت فرمودند کہ شخصے بود مرید عزیزے مرشد زادہ خود را خلاف شرع
دیدہ ملاقات و تواضع ترک نمودہ بود چنانچہ اکثر صاحبزادہ در عالم شباب پیروی
آبا و اجداد گذاشتہ بلہو لعب مشغول میشوند۔

شعر

آدمی زادۂ نادان بچہ ماند دانی | نسخۂ معتبر و خوش خط ابسیار غلط

روزے آن مرید بسبب اتفاق در اثنائے راہ با مرشد زادہ ملاقی شد و دید و سر
در قدم صاحب نہادہ نہادہ و زیادہ از حد اعزاز و اکرام بجا آورد مردم با و گفتند کہ باوجود
این ہمہ نفرت کہ شمارا با صاحبزادہ بود دیر اینچنین ملاقات کردید و آداب بجا آوردید جواب
داد کہ چون صاحبزادہ را دیدم ارواح شیخ خود را معائنہ کردم کہ از قبر برآمدہ بسوئے
من نگاہ میکند بے اختیار شدم و آداب قدم بوس بجا آوردم شیخ رحمۃ اللہ علیہ حالت

ملاقات مرا دیده باز در قبر در آمد پس ازینجا معلوم شد که مرشد زاده و بزرگ زاده هر قسم که باشد
اهل عقیدت و بزرگان را از حد ادب نباید گذشت و احترام بجا باید آورد و نظر بر بزرگان
ایشان باید کرد بعد استماع این فواید رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس چهاردهم روز
پنجشنبه تاریخ هشتم جمادی الاول سنه احد بادشاه بابرکات رفیع الدرجات دولت
پابوس حاصل شد عزیزے از حضار محفل همایون ذکر در اهانت دنیا و ذلت اهل روزگار
برآورده فرمودند که در ایام سابق در شهر لاهور شاه بیوفا نام درویش قلندر مشرب
تکیه ساخته بودند بسیار خوب و خوش هوا و صحنش در غایت صفا و پاکیزگی و تقیید در صفائی
مکان زیاده از حد میکردند در لباس بے قیدی و قلندری و سپاهی وضع بود اکثر اسلحه
در اطراف خود میگذاشت و تا به حدے مقید بود که مدام تیر را در چله کمان پیوسته بر
زانوے خود میداشت غرض که آمده جنگ می نشست و مردم زائر که می آمدند در اطراف
و اکناف می نشستند و خود درمیان می نشست روزے خانعالم که یکے از امرای آن عصر
بود برای دیدن شاه آمد و جماعت داری نوکر خان ند بور نیز آمده نشست آن جماعت
دار لعاب دهن بر زمین انداخت شاه بیوفا بے ومانع شده بجماعت دار گفت ای مردک
بے ادب در صحبت فقر لب بے ادبانه نباید نشست جماعت دار را غصه در گرفت حفظ مراتب
نموده جواب نداد اما از غایت غضب لرزه بر اندامش افتاد و شاه بے وفا به خان عالم
پرسید که این عزیز سپاهی را چه شد که می لرزد خان عالم گفت چنین لفظے که حضرت در حق او
فرمودند هرگز از کسے نشنیده بود چون حفظ غضب نموده این حالت بر و طاری گشته درویش
گفت که من حکیمم که این همه بدش آمده تمام اهل دنیا مردک اند شما مردک کلان اید و این مردک
خورد از گفتن این حرف غصه جماعت دار تسکین یافت و لرزه که اندامش فرو نشست بعد

ازآن عنایت فرمودند کہ چون مطلوب اہل روزگار کہ دنیا باشد حقیر و خفیف است طالب
او نیز در تحقر و خفت گرفتار اند چون ذات پاک مولا تعالی و تقدس عزیز و محترم است طالب او
نیز معزز و مکرم اند

قطعہ

طالب دنیا ذلیل و خوار گشت | طالب مولا عزیز ذو الاکرام
او چو مطلوب خود اندر خار گشت | این چو مطلوب خود اندر احترام

بعد ازآن روئے مبارک سوئے کمترین کردہ عنایت نامہ کہ بحضرت غریب نواز نوشتہ بود
حوالہ نمودہ فاتحہ خواندہ بطرف خجستہ بنیاد رخصت فرمودند خاکسار اداب قدم بوس بجا
آوردہ وسعادت دارین حاصل نمودہ مرخص گشت الحمد للہ علی ذالک۔

تمت بعونہ تعالی کتاب مستطاب مجالس کلیمی بماہ رجب المرجب سنہ ۱۳۲۸
زیر نگرانی سید مظہر عباس موہانی مہتمم مطبع ثریانیہ
واقع حیدرآباد دکن چھتہ بازار
مطبوع گردید